

بی‌گنا

شماره مسلسل ۱۰۲

سال نهم

دی ماه ۱۳۳۵

شماره دهم

اصرار بسیار

مایهٔ افساد میشود

هر چه تعلق بعموم دارد اگر عدهٔ معدودی آن را با چنان اصرار و سماجتی حمایت کنند و ازان بشدنی هواخواهی و جانبداری نمایند که گوئی بشخص ایشان متعلق است در چشم جمعی خوار و بی‌قدر میگردد. و چون عمل این عده نوعی تعلق (اگر آن مال عمومی شخص باشد) و نوعی تملک شمرده میشود جماعتی که در امور قابل باعتماد اند از مبالغه و زیاده رویهای این عدهٔ معدود منزجر میشوند و طبعشان بمخالفت با این زمره میگراید.

آب اصل زندگانیست، و باوجود این اگر گروهی بنا را بر این بگذارند که روز و شب در میان مردم «بنفع آب تبلیغات» بنمایند و باصرار آن را بر مردمان محبوب و عزیز گردانند با این عمل خویش نوعی مخالفت و عکس عمل در بین آزاده فکران و اهل میانروی ایجاد میکنند که بحال آب مضر است.

بنیانهای عمومی و آنچه تعلق بتمام بشر یا تمامی يك ملت دارد باید چنان لازم و

ضروری و جزء لا ینفک زندگی حسّ شود که مانند هوا دائم مورد احتیاج و همواره حاضر و محیط باشد، و هیچ کس بآن توجه و التفات خاصّ ننماید، و فقط در صورتی که کسی بخواهد آن را بگیرد غریزه و طبیعت انسانی خواه و ناخواه بجنگد و مجادله برخیزد و آن چیزی را که زندگی بگانی بدون آن از برای او ممکن نیست حفظ کند و از تعرض مصون دارد.

سماجت و سعی فوق العاده عمّال دین در اینکه لا ینقطع خلق را از خدا بترسانند، و دین و حکم خدا را برخ مردم بکشند، موجب پیدایش یک نوع مخالفت غریزی با دین در بین جمعی از مردم میشود. اهل دین میگویند خدا همه جا حاضر و ناظر است و آنی از آدمی زاد منفک نمیشود؛ بسیار خوب، احتیاجی بشد کارایشان نیست، بگذارند خدا خود سرپرستی مخلوق خود را تکفل نماید و آن را که میخواهد بوجود خویش هدایت کند. اهل دین بجای اینکه دائم دم از خدا بزنند و بنام او بمردم امر و نهی کنند بهتر آنست که مانند صوفیان بزرگ عهد قدیم در پاکیزگی رفتار و نیکی اخلاق خویش و خیرخواهی خلق خدا بکوشند و خود خوب و خوش رفتار باشند تا، بی احتیاج بگفتن و یاد آوری کردن، همه کس نیک بودن و خیر بودن ایشان را احساس کند و از حسن اخلاق این عمّال پی ببرد بزرگوار و نیکی خلاق که فرمانده این عمّال است. زبان از برای مکالمه و مکاتبه و تفهیم و تفاهم و تفهّم لازم است و بدون آن حتی فکر کردن برای آدمی زاد ممکن نیست، و شگّ نیست که هر قدر تسلط شخصی بر لغات و شیوه بیان معانی و مفاهیم بیشتر باشد بهتر میتواند مقاصد خویش را ادا کند و گفته دیگران را بفهمد. کسانی که زبان فارسی را دوست میدارند و توسعه و تقویت آن را طالبند، و میخواهند که هر ایرانی زبان فارسی را باعلی مرتبه ممکن خوب بیاموزد، لازم نیست که دائم این عشق و علاقه خود را برخ مردم بکشند و پی در پی فریاد «فارسی یاد بگیرید» ایشان بلند باشد و کارهایی بکنند که در مردم تأثیر سوئی بنماید و چنین جلوه گر گردد که ایشان خویشتن را مالک مطلق زبان فارسی میدانند و از جانب فارسی زبانان عال (یا شخص «زبان فارسی») مأمور تبلیغات هستند؛ همین قدر کافیست که مطالب خوب و مفید و لازم باین زبان بگویند و بنویسند و نشر کنند که همه کس

بشنیدن و خواندن آنها رغبت نماید؛ و چنان خوب بنویسند، و بقدری نثر و نظم شیرین و فصیح و بلند و لطیف و سودمند فارسی را در میان مردم انتشار دهند که هر کسی طبیعتاً و از روی غریزت هواخواه و طالب این زبان گردد و سعی کند که مانند آن گویندگان و نویسندگان زبردست بگوید و بنویسد، و خواه و ناخواه فارسی بیاموزد و فارسی‌دان شود، و حس کند که این زبان مانند آب و هوا از برای او ضروری است و بی آن زندگی از برای او ممکن نیست.

چیزی که لازم است دیگر لزوم آن محتاج تلقین و تکرار نیست، و آنچه لازم نباشد تذکار و تکرار لزوم آن فقط در خاطر بعضی از مردمی که از تعقل دورند و اعلان در ایشان تأثیر میکند ممکنست مؤثر واقع گردد و بس. اگر در زندگانی من محلی برای رادیو و روزنامه نباشد و هیچ احتیاجی بآنها احساس نکنم از اینکه کسی مدام باصرار و ابرام مرا بخواندن جراید و خریدن رادیو تحریض و ترغیب کند من زجر خواهم شد، و بجای اینکه بآنها متمایل شوم از آنها منحرف خواهم گشت. با کسانی که کتاب در زندگانی‌شان دخالتی ندارد، و با اینکه نوشتن و خواندن میدانند هرگز لای یک کتاب جدی را باز نمیکنند، و خواندنی‌شان از حدود مجلات هفتگی لوس و خفیف و رکیک و وقیح تجاوز نمیکنند، هر چه از کتاب، کتاب خوب، بحث کنید بجائی نرسد و خستگی بشما میماند، و حتی ممکنست اصرار شما بحال کتاب مضر واقع شود. مرحوم حاجی قوام واعظ میگفت «اصرار بسیار مایه افساد میشود». همینکه کتاب خوبی منتشر شد و جمع زیادی آن را خریدند و خواندند و دائم از خوبی آن گفتند و گفتند آن کسی هم که ایمانی بکتاب خوب ندارد شاید از راه کنجکاری نسخه‌ای از آن بگیرد و بخواند و مجذوب شود. ما در باب دیوان حافظ و لزوم آن هیچگونه اعلان و تبلیغات نمیکنیم، با وجود این درخانه‌های ایرانی با سواد دیوان حافظ ولو برای فال گرفتن نیز باشد یافت میشود، و بسیار شده است که من دیده‌ام کسانی که معمولاً خودشان حافظ نمیخوانند همینکه کسی را مشغول بلندخواندن غزلی از حافظ می‌بینند خاموش و سراپا گوش میشوند.

امری که مرا باین تفکرات کشانید و اادار بتحریر این مقاله کرد تجدید مطلع

آقای پورداود استاد دانشگاه طهران است در بارهٔ اخراج لغات بیگانه از فارسی در مقدمهٔ کتاب فرهنگ لارستانی. این فرهنگ که آن را آقای احمد اقتداری با سعی و کوشش بسیار فراهم آورده و منتشر ساخته‌اند و از این رهگذر منتهی بر کردن اهل تحقیق و تتبع ثابت داشته‌اند شایسته همه نوع تمجید و تحسین است، اما اینجا اصل کتاب نیست که مورد بحث است بلکه «سر آغاز» آن، یا درست بگویم يك صفحه از تقریظی که آقای پورداود بر آن نوشته‌اند، سبب و موجب این کله و دلخوری شده است. سابقاً در کتاب خودشان هر مزدنامه، بالخصوص در دیباچهٔ آن، آقای پورداود بر دو دسته سخت تاخته بودند: یکی دسته‌ای که مسؤول الفاظ مستهجن و معمول افسر و ارتش و تیمسار و خلبان و ملوان بودند، و دیگر دسته‌ای که معتقدند که با فارسی موجود و معمول و جاری جنگ نباید کرد، بلکه آن را وسیع و پرمایه باید کرد و ده، پانزده، بیست هزار لغت تازه که از برای افادهٔ معانی جدید، و در قبال اصطلاحات فنی و علمی و فلسفی اروپائی ضروری و لازم است بران افزود. آن فرهنگستانی که روزی روزگاری تأسیس کردند اساساً بایست این کار را کرده باشد، و در حقیقت يك نوع انجمن وضع اصطلاحات فنی و علمی بوده باشد، ولی چون ایجاد لغات جدید علمی و فنی و فلسفی مستلزم آشنائی با آن موضوعها و خوب دانستن السنهٔ اروپائیت فرهنگستان به برگرداندن کلمات و لغات جاری و ترجمه کردن آنها بالفاظی غیرمتداول و غالباً معمول و بی‌اساس و گوشخراش مشغول گردید.

آقای پورداود خود عضو همان مؤسسه‌ای بودند که الفاظ مورد شکایت ایشان از آن گذشت، و این شکایتها و دشنامهای آقای پورداود شاید برای جبران گناهی باشد که در اشتراك با آن گروه بایشان متوجه میشود، یا برای شانه بیرون کشیدن از زیر بار آن مسؤولیت. اما بهر صورت این خشونت شدید ایشان نسبت بدسته‌هایی که با ایشان همعقیده نیستند قابل گذشت نیست. يك دسته را نابکارمینامند و يك گروه را عرب مآب و آخوند مآب و شریعتمدار. همین قدر که شخصی الفاظ تاجر و والده و ابوی و اخوی را بگوید و بنویسد کافی است که او را همزبان و صاف الحضرة و درهٔ نادره و تاریخ معجم بشمارند و باو تهمت بزنند که طرفدار زبان فارسی ایست که صدی

هفتاد و پنجش عربی باشد. ظهیری سمرقندی منشی سند بادنامه را متهم باین میکنند که او سند بادنامه را بفارسی سراپا ساختگی خود در آورده است و گلزار را بدل بسنگلاخ یا ریگزار حجاز کرده است (مقدمه هر مزدنامه ص ۱۲ و ۱۳). دشنامهایی که بر سر طرفداران این فارسی جاری متداول بار میکنند اگر از یکی از محلات جنوبی طهران بیایدانقدر تعجب آور نیست اما برای اینکه ایشان بدانند ما طرفدارانهای و صاف الحضرة نیستیم خدمت ایشان عرض میکنم که ما و صاف را بی ذوق میدانیم نه تنها بدین سبب که فارسی را پر از عربی کرده است بلکه حتی بدین دلیل که از اقدم نمونه‌های «فارسی سر» که محبوب آقای پورداد است یکی هم در همین تاریخ و صاف و بانهای اوست. نه تنها او، بلکه ابن بی بی و عطاملک جوینی هم در کرانی انشا دوم و سوم او هستند، ولی اغلب مردمانی که باین نویسندگان دشنام میدهند (البته غیر از آقای پورداد) باید به بیسوادی خود دشنام دهند که آثار خامه این نویسندگان را برایشان غیرمفهوم کرده است، والا جهانگشای جوینی را بترکی و انگلیسی ترجمه کرده‌اند و در فهم مطالب آن عاجز مانده‌اند.

آقای پورداد از کثرت غیظ و غضب در این عبارتی که نقل می‌کنم ضد مقصود خود را بیان می‌کنند؛ می‌نویسند: «کمتر کسی پیدا میشود که خودی را به بیگانه برتری نهد و بگفتن و نوشتن عدلیه و مالیّه بجای داد گستری و دارائی اصرار ورزد»، و متوجه نشده‌اند که دوجمله این عبارت درست مخالف یکدیگر است، چه چنانکه معلوم است ایشان کسانی را وطنپرست و ملت دوست میدانند که بیگانه را بعد از آن هم که هزار سال در سرزمین ما اقامت کرده باشد و سی‌نسل پی در پی او را برادر و هموطن خوانده باشند، فقط بعلمت اینکه نامش حسنی یا حسینی یا طباطبائی یا اسدی یا شیبانی یا غفاری است، اجنبی بشمارند و دشمن بدانند. در مقدمه فرهنگ لارستانی این فکر را چنین بیسان میکنند: «خوشبختانه چندیست جنبشی از برای واژه‌های فارسی دیده میشود... میتوان امیدوار بود که... رفته رفته نیاز ما بلغتهای بیگانه کمتر گردد. روز بروز علاقه جوانان ما بمیهن خود بیشتر میشود. تا باندازه‌ای که بتوانند از بکار بردن لغتهای بیگانه در زبان خود دوری می‌کنند، پس باید باندازه از لغتهای

درست فارسی در دسترس باشد که همه کامروا شوند و پیرامون مهملات نگرند. امروزه همه میدانند که بیگانه بیگانه است... چند تن از عرب‌مآبهای ما میگویند که اینها پس از چندی، از ما شده، دیگر نباید از بیگانان (کذا) بشمار آیند.

آقای پوردادو مثال می‌آوردند که لفظ فردوس داخل زبان یونانی والسنه دیگر اروپائی شده است و در همه فرهنگهای اروپائی بعد از دو هزار و پانصد سال هنوز هم لفظ اجنبی خوانده میشود، ولی عرب‌مآبها بهایشان اجازه نمیدهند که لفظ جهنم را اجنبی بخوانند. این خلط مبحث هم از خصوصیات ایشان است. کسی بایشان نگفته است که لفظ جهنم از زبان خارجی گرفته نشده است، فقط گفته‌اند «همانطوری که نویسندگان و شعرای اروپا و امریکا، و هر که بالسنه ایشان سرر کار دارد، لفظ مأخوذ از فردوس را بلفظ دیگری ترجمه نمیکند، بلکه همان لغت را بکار میبرد، شما هم اصرار نوزدید که این لفظ معمولی و متداول در السنه را فارسی‌زبانان ترک کنند و بجای آن «دوزخ» بنویسند، نه باین علت که ما عربی را ترجیح میدهیم، بل باین سبب که جهنم را همه بیست سی میلیون فارسی‌زبانان دنیا میدانند و «دوزخ» را عده معدودی که با ادبیات سروکار دارند می‌شناسند و بس».

اختلاف سلیقه ما با ایشان در اینست که ما هر لغتی را که بذهن مردم نزدیکتر و در افواه رایج‌تر باشد بکار میبریم و ایشان دوزخ را بهتر از جهنم می‌پسندند. بنده میگویم چه لازم کرده‌است که اول نویسیم دوزخ، و سپس برای آنکه خواننده معنی آن را بفهمد در حاشیه بنویسیم «یعنی جهنم». ایشان میل دارند که همه مردم مانند خود ایشان هر وقت که میخواهند چیزی بگویند و بنویسند ابتدا آن را بزبان طبیعی خود بیندیشند و سپس بیک زبان ساختگی ترجمه نمایند، و مثلاً بنویسند «شت‌اشو زرتشت و خشور آریائی»^(۱) و اگر نتوانند کلیه مقاصد خود را باین زبان صدی صد فارسی بیان کنند فقط بییان آن مطالبی بپردازند که میشود باین لسان ترجمه کرد، و از مابقی چشم‌پوشند.

(۱) وبه بجه های ده دوازده ساله تکلیف کنند که اگر با هم بحث و جر کردند و یکی گفت «من دیگه با تو حرف نمیزنم» و دیگری خواست با جواب بدهد که «بجهنم»، کمی فکر کند و این دشنام را ترجمه کند و بگوید «بدوزخ»!

هر کس مثل آقای یورداد عمل نکند و ننویسد « مرز و بوم لارستان » و «واژه هائی که زبانزد مردم است» و «از مرز و بوم بلوچ تا عراق» بقول آقای یورداد بمیهن خود علاقه ندارد - اما شما انصاف بدهید که زبان سراپاساختگی این ترکیبیات ناساز نادرستست یا انشای سندبادنامه .

« آری ، سراسر کشور های پهناور ایران در شور بختی یکسان است » ، و ما از همه کارهای کردنی بهمین قدر اکتفا نموده ایم که با لغتهای زبان خود بیکار کنیم ، و با الفاظی که آن عربهای پابرهنه هزار و سیصد سال پیش که شهر مداین را فتح کردند شاید هرگز استعمال هم نمیکردند امروز دشمنی بیهوده بورزیم !

در این شب سیاهم کم گشت راه مقصود ، از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

استانبول ۲۱ آذر ماه ۱۳۳۵

مجتبی مینوی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کرماتان

خوشا کرمان خوشا یاران و همراهان کرمان !	خوشا کرمان خوشا ماهان کرمان !
همه صاحب دلان خواهان کرمان !	همه دلدادگان خواهان شیراز
نباشد چون سحرگاهان کرمان !	سحرگاهان نیشابور هرگز
خردمندان و آگاهان کرمان !	نگردی سیر از آن محفل که جعند
شگفتی هاست از شاهان کرمان !	ز آئین و عمارات و کتائب
مرا در روضه ماهان کرمان !	پس از مرگ ای رفیقان باز جوئید

حیب یغمائی